

تبیین فرایند تصویرسازی ژئوپلیتیک؛ تصویرسازی ژئوپلیتیک ایالات متحده آمریکا از اتحاد جماهیر شوروی سابق در دوره جنگ سرد^۱

رضا جنیدی^۲

زهرا احمدی پور^۳

محمد رضا حافظ نیا^۴

چکیده

تصویرسازی ژئوپلیتیک عبارت است از رقابت قدرت‌ها بر سر شکل‌دهی به ادراک و ذهنیت اشخاص، نهادها و بازیگران سیاسی از موقعیت، ویژگی‌ها و محتوای فضای جغرافیایی بر اساس منافع مورد نظر خود. بر این اساس، مقاله حاضر در صدد تبیین فرایند خلق تصویر ژئوپلیتیک است. در این مقاله، فرایند تصویرسازی ایالات متحده آمریکا از اتحاد جماهیر شوروی در طول دوره جنگ سرد به عنوان نمونه موردی مورد تحلیل قرار می‌گیرد. استدلال مقاله حاضر این است که تصویر شوروی در طول جنگ سرد، طی فرایند تعامل پیچیده ژئوپلیتیک رسمی، ژئوپلیتیک کاربردی و ژئوپلیتیک عمومی شکل گرفت؛ به این صورت که ژئوپلیتیک کاربردی ایالات متحده آمریکا از طریق سیاست‌گذاری، طرح دکترین‌ها و ارائه بیانیه‌های سیاسی از جمله دکترین ترومن، استراتژی سد نفوذ جرج کتان، طرح مارشال، سند سیاسی شماره NSC-68 شورای امنیت ملی آمریکا، دکترین امپراتوری شرارت ریگان و... تصویر اهریمنی از اتحاد جماهیر شوروی به عنوان یک دشمن ذاتاً سازش‌ناپذیر را طراحی نمود. در این فرایند، ژئوپلیتیک رسمی با ارائه نظریه‌های ژئوپلیتیک همچون هارتلند، ریملند، دومینو، شبکه زنجیره-ای، قدرت هوایی سوروسکی و نظایر آن، بعدی علمی به تصویر ژئوپلیتیک آمریکا از شوروی داد و در نهایت، ژئوپلیتیک عمومی با استفاده از بازنمایی‌های رسانه‌ای، گفتمان ژئوپلیتیک اتحاد جماهیر شوروی به عنوان دشمن شرور را در نظر افکار عمومی متقاعدپذیر جلوه داد. خلق چنین برداشتی از اتحاد جماهیر شوروی منجر به تولید قدرت برای ایالات متحده آمریکا شد، به گونه‌ای که آمریکا ضمن هویت‌بخشی به مردم خود در طول ۴ دهه جنگ سرد، زمینه لازم برای مداخلات ژئوپلیتیک خود در مناطق مختلف جهان را فراهم نمود.

کلید واژه‌ها: تصویرسازی ژئوپلیتیک، ایالات متحده، شوروی، گفتمان ژئوپلیتیک، امپراتوری شرارت، ژئوپلیتیک انتقادی

^۱ این مقاله برگرفته از رساله دکتری در دانشگاه تربیت مدرس با عنوان تبیین فرایند تصویرسازی ژئوپلیتیک است.

^۲ دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

^۳ دانشیار جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسؤل)، Ahmadyz@modares.ac.ir

^۴ استاد جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

مقدمه

«هویت سرزمین نوظهور [ایالات متحده آمریکا] با کمک ترس همیشگی از دشمنان شوم، که هم واقعی و هم خیالی، هم خارجی و هم داخلی بودند،... و یا داستان‌هایی از خراب‌کاران، از کاتولیک‌ها گرفته تا کمونیست‌ها، و از میسون‌ها گرفته تا شبه نظامیان شکل گرفت» (جونز، ۲۰۰۸ به نقل از نایت ۲۰۰۰).

در هر منازعه ژئوپلیتیک، نیروهای سیاسی هر طرف منازعه از ابزار مختلف و به طور خاص از بازنمایی‌های گوناگون رسانه‌ای استفاده می‌کنند تا ثابت نمایند که حق به جانب آن‌هاست و محق هستند سرزمین خاصی را تصرف کنند یا در سیطره خود نگاه دارند و متقابلاً ادعای رقیب را نامقبول جلوه دهند (لاکست و ژیلین، ۱۳۷۸، ۳۴). یکی از راهبردهایی که کشورها برای محق جلوه دادن سلطه خود بر یک فضای جغرافیایی، استفاده می‌کنند، تولید گفتمان دشمن‌شور از طریق تصویرسازی ژئوپلیتیک است. چه، به اعتقاد درک گریگوری^۵ «... برای هدایت صحیح و مشروع خود، نیاز داریم خود را علیه گستاخی خودسرانه قرار دهیم و این گونه فرض کنیم که «ما» حقیقت را در انحصار خود در آورده‌ایم و جهان لزوماً تحت امر ما و در دستان ماست» (Carter & McCormack, 2006). در این رابطه، وارک (۱۹۹۴) نیز معتقد است ژئوپلیتیک بخشی از فرایند هویت‌سازی و تعیین تهدیدات جغرافیایی آن از طریق بیگانگان مشخصی است که در مکان‌های ویژه‌ای قرار دارند. ژئوپلیتیک دوره معاصر به طور فزاینده‌ای به روش‌هایی مربوط می‌گردد که رسانه‌های عمومی، فضاهای جهانی را قالب‌گیری می‌کنند و این که چگونه مکان‌ها و موقعیت‌ها در دوربین تلویزیونی گرفته می‌شوند یا گرفته نمی‌شوند و سپس در اتاق‌های محل زندگی ما به طور روزانه به نمایش در می‌آیند (دادز، ۱۳۹۰، ص ۳۱).

بررسی استدلال‌های ژئوپلیتیک سه‌گانه آمریکا نیز نشان می‌دهد که یکی از مهم‌ترین استدلال‌های گفتمان ژئوپلیتیکی آمریکا، خط سختی است که بین فضای خودی و غیرخودی ترسیم می‌شود (جنیدی، ۱۳۸۹ به نقل از اتوا، ۱۳۸۰). روبرتسون (۱۹۸۲، ص ۹۲) در این باره می‌نویسد:

«مرزها و خطوط نشانه‌های قدرت‌مندی آمریکایی‌ها هستند. حرکت مرزها هرگز فقط یک خط جغرافیایی نبود؛ بلکه یک مانع آشکار بود که طبیعت وحشی را از تمدن جدا می‌کرد. این مرز آمریکاییان سرشناس با عقاید و ایده‌آل‌هایشان را از بی‌تمدن‌ها و بیگانه‌ها و «دیگرانی» که نمی‌توانستند آینده را درست پیش‌بینی

⁵ Derek Gregory

کنند و امیدوار باشند، جدا می‌کرد. و بالاخره این مرزها ملت آمریکا را از ملت‌های دیگر تفکیک می‌کرد و استقلالش را نشان می‌داد.»

بر اساس این استدلال ژئوپلیتیک، ایالات متحده آمریکا بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم، به یک‌باره شریک راهبردی خود را به عنوان دشمنی غیر قابل‌سازش به مردم آمریکا معرفی نمود و حدود ۴ دهه استراتژی ژئوپلیتیک خود را بر اساس گفتمان ژئوپلیتیک شوروی-شوروی پی‌ریزی و اجرا نمود. از آنجایی که ژئوپلیتیک انتقادی توجه ما را به تصورات ساخته شده از حکومت ملی، ایدئولوژی‌ها و فرهنگ‌ها که در درون گفتمان قدرت، فضا و سرزمین شکل گرفته‌اند، معطوف می‌کند (Mawdsley, 1998; Agnew, 2003; Dalby & O Tuathail, 2008)، هدف مقاله حاضر تحلیل فرایند برساخت اتحاد جماهیر شوروی به عنوان «دشمنی شوروی» در گفتمان ژئوپلیتیک آمریکاست. به تعبیری، تحقیق حاضر در پی پاسخ به این سؤال است که طی چه فرایندی و با چه اهدافی اتحاد جماهیر شوروی به عنوان شریک راهبردی ایالات متحده در جنگ سرد به دشمن سازش‌ناپذیر ایالات متحده تبدیل شد؟ استدلال مقاله حاضر بر این است که تصویر ژئوپلیتیک شوروی-اهریمن در چارچوب گفتمان قدرت/دانش ایالات متحده شکل گرفته است؛ به این معنا که کارگزاران قدرت در ایالات متحده شامل دولت‌مردان، نظریه‌پردازان ژئوپلیتیک و رسانه‌ها، معناها و تصورات جغرافیایی لازم را خلق می‌کنند و معنای تولید شده زمینه‌ساز بسط قدرت و تسهیل سلطه‌گری می‌شود؛ چه به اعتقاد فلینت (۲۰۰۶) قدرت دانش ناشی از این است که از یک طرف به عنوان «افکار عمومی» تصور می‌شود و از سویی دیگر اساسی برای «آرمان‌هایی» است که به منظور توجیه اقدامات ژئوپلیتیک مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۱- روش تحقیق

روش انجام این تحقیق از نوع توصیفی تحلیلی و تحلیل گفتمان انتقادی است. با این وجود، تمرکز اصلی روش تحقیق این پژوهش، مبتنی بر تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه است. به اعتقاد لاکلاو و موفه مفاهیم در درون گفتمان‌های متضاد بار معنایی می‌یابند و نه در درون یک زبان عام و مشترک (مک دانل، ۱۳۸۰، ص ۱۲۵). به عبارتی، گفتمان‌ها در تقابل و غیریت‌سازی با یکدیگر شکل می‌گیرند و تخصم و غیرت‌سازی مفهومی کلیدی است. بر اساس نظریه گفتمان لاکلاو و موفه، هیچ گفتمانی نمی‌تواند کاملاً به تنهایی شکل بگیرد و تثبیت شود؛ زیرا هر گفتمانی در نزاع با گفتمان‌های دیگری است که سعی دارد واقعیت را به گونه‌ای دیگر تعریف کند و خط و مشی‌های متفاوتی برای عمل اجتماعی ارائه دهد (بهرولک، ۱۳۸۵، ص ۱۴۶). از این‌رو، هر عمل یا پدیده‌ای برای معنادار شدن باید گفتمانی شود و در چارچوب گفتمان خاصی قرار گیرد.

۲- مبانی نظری

۲-۱- تصویرسازی ژئوپلیتیک

تصویرسازی ژئوپلیتیک عبارت است از رقابت قدرت‌ها بر سر شکل‌دهی به ادراک و ذهنیت اشخاص، نهادها و بازیگران سیاسی از موقعیت، ویژگی‌ها و محتوای فضای جغرافیایی بر اساس منافع مورد نظر خود. شرو سازی به عنوان یکی از مهم‌ترین مباحث تصویرسازی ژئوپلیتیک به فرایندی اطلاق می‌شود که بر اساس آن، هر یک از طرفین منازعه ژئوپلیتیک در نظام بازنمایی خویش می‌کوشند انگاره‌ای غیرانسانی از حریف ارائه نمایند. اگر چه ماهیت اخلاقی شرو سازی همواره مورد تردید است، اما تأثیر و سودمندی این مفهوم به حدی است که به اعتقاد جونز و همکارانش (۲۰۰۴) «تمامی ملت‌ها کمابیش به چنین فرایندی اقدام می‌کنند».

فرایند انسانیت‌زدایی در تصویرسازی از دشمن، به شکل حیوان، وحشی، جانی، دشمن خداوند، تهدیدی برای فرهنگ، و یا یک نماد انتزاعی جلوه‌گر می‌شود (Ahmadypour et al, 2010). به باور برادن و شلی (۱۳۸۳، ص ۱۵۶) «انسانیت‌زدایی از حریف، یعنی نه تنها بیگانه دانستن دشمن نسبت به هویت ملی خود، بلکه خارج کردن او از حیطه انسانیت و در نهایت سزاوار دانستنش برای مردن». در فرایند شرو سازی هر گفتمان با تأکید بر دو گانه‌انگاری سعی می‌کند با تفکیک و تمایز بین «خود» و «دیگری» و نسبت دادن ویژگی‌های منفی به «دیگری»، «خود» را به صورت مثبت تعریف نماید. یعنی هویت و معنای «خود» نه امری ذاتی و طبیعی، بلکه ناشی از تقابلی است که با «دیگری» صورت می‌گیرد (ون دایک، ۱۳۸۲). مانند نیز معتقد است فرایند ایجاد «دیگری» که طی آن افراد یا گروه‌ها به انحراف یا ناهنجاری متهم می‌شوند، با تکرار پیوسته ویژگی‌های آن‌ها، که به نوعی با هنجار رایج متفاوت است، صورت می‌گیرد (گالاهر، ۱۳۹۰، ص ۳۴۰).

نویسندگان ژئوپلیتیک انتقادی تقسیم‌بندی سه‌گانه‌ای رسمی، کاربردی و عمومی - را برای تحلیل مسائل پیچیده ژئوپلیتیک مطرح کرده‌اند (دادز، ۱۳۹۰، Carter & McCormack, 2006 Y; ۱۳۹۰). بر اساس این تقسیم‌بندی، در فرایند تصویرسازی ژئوپلیتیک ژئوپلیتیک رسمی^۶ درگیر این موضوع است که چگونه

^۶ Formal Geopolitics

نظریات دانشگاهیان و منتقدان، باعث به وجود آمدن سنت‌های ژئوپلیتیک می‌شود؟ ژئوپلیتیک کاربردی^۷ به الگوهای جغرافیایی مرتبط با سیاست‌گذاری که از سوی رهبران سیاسی هم‌چون بوش ارائه می‌شود مرتبط می‌گردد. در نهایت، ژئوپلیتیک عمومی^۸ (عامه‌پسند) به نقش رسانه‌ها در برساختن احساسات و ادراکات شهروندان از فضای جغرافیایی پیرامون خود می‌پردازد (تصویر شماره ۱).

هر سه گونه ژئوپلیتیک رسمی، کاربردی و عمومی با یکدیگر مرتبط‌اند و نویسندگان دانشگاهی و روزنامه‌نگاران به طور مرتب نظریات و گفتمان‌های خود را با یکدیگر مبادله می‌کنند و هر دو گروه ارتباط منظمی با ادارات دولتی و سازمان‌ها دارند و در رسانه‌ها و فرهنگ عمومی هم اثر می‌گذارند. چارچوب‌های ژئوپلیتیک می‌توانند به افراد و گروه‌ها برای ساختن فهم آن‌ها از جهان برای خودشان و گروه‌های بزرگ‌تر کمک کنند. عباراتی همچون «محور شرارت» توجهات را به خوبی به خود جلب می‌کنند؛ چراکه بر اساس ساده‌سازی سیاست جهان‌طراحی شده و پایه آن در نظر گرفتن دوست و دشمن است. رؤسای جمهور و نخست‌وزیران کشورها باید از آن‌ها به صورت ابتدایی استفاده کنند اما این گونه از خیال‌پردازی‌های فضایی عظیم، تحریک‌کننده و ارتقا دهنده مناظرات در بین روزنامه‌نگاران، دانشمندان و خواندن و شنیدن مخاطبان عمومی می‌شود (دادز، ۱۳۹۰، ص ۵۹).

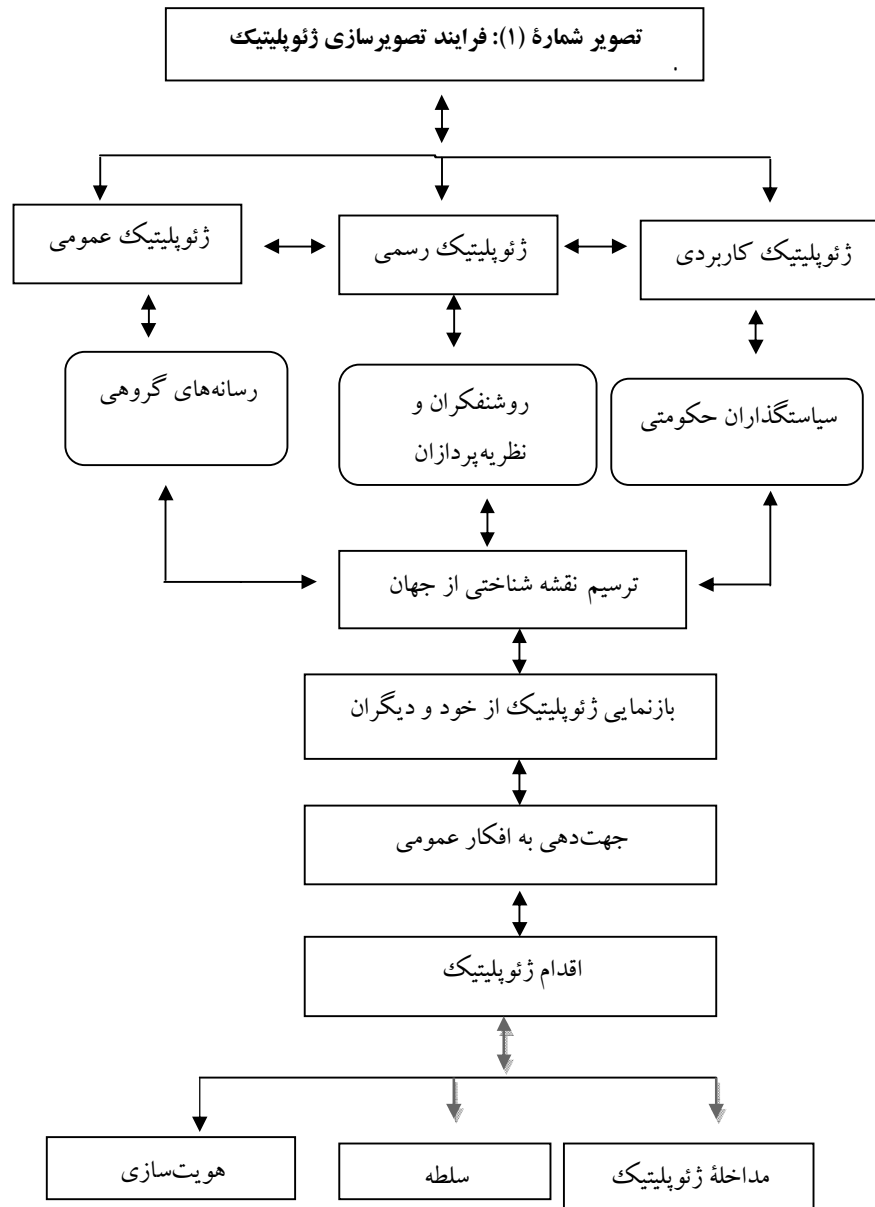
از نظر اتوا و دالبی اجرای انواع ژئوپلیتیک‌ها را هرگز نمی‌توان به یکی از این عناصر محدود کرد. بنا به گفته آن‌ها:

«اگرچه آن‌چه در ژئوپلیتیک «لحظه عادی»^۹ تلقی می‌شود، همان روش‌های فوق‌العاده رهبران دولتی از قبیل توسل به جنگ، حمله، نمایش قدرت نظامی هستند، اما این شیوه‌ها و روش‌هایی که به مراتب عادی‌تر هستند و رفتار سیاست بین‌الملل را شکل می‌دهند، خود از طریق روش‌های بازنمایانه متنوع در فرهنگ‌ها شکل می‌گیرند، استمرار می‌یابند، و معنادار می‌شوند (Carter & McCormack, 2006).

⁷ Practical Geopolitics

⁸ Popular Geopolitics

⁹ Moment



۳- یافته‌های تحقیق

۳-۱- تصویرسازی ایالات متحده آمریکا از اتحاد جماهیر شوروی در دوره جنگ سرد

در پایان جنگ جهانی دوم کشورهای اروپای شرقی به صورت کشورهایی در حوزه نفوذ شوروی در آمده بودند. شوروی که دو تجاوز (جنگ جهانی اول و دوم) از طرف مرزهای غربی‌اش را تجربه کرده بود، با جدیت به دنبال ایجاد منطقه‌ای امن برای جلوگیری از تهاجم احتمالی دیگر به سرزمین‌هایش از طرف قدرت‌های غربی بود (اتوا و همکاران، ۱۳۸۰)؛ چه، حتی چرچیل در سخنرانی مشهور خود، قبل از طرح پرده آهنین^{۱۰}، می‌گوید: ما متوجه هستیم که روسیه نیازمند امنیت در تمام سرحدات غربی خود از طریق رفع همه احتمالات تجاوز آلمان است (فلینت، ۱۳۹۰، ص ۳۶). با وجود درک تحرکات شوروی از سوی غرب پس از جنگ جهانی دوم، متحد استراتژیک آمریکا به یک‌باره به دشمنی سازش‌ناپذیر تبدیل شد. در پاسخ به چرایی این موضوع، لازم است که گفتمان ژئوپلیتیک حاکم بر ایالات متحده مورد تحلیل قرار گیرد. در گفتمان ژئوپلیتیک آمریکا در دوره جنگ سرد هر سه گونه ژئوپلیتیک کاربردی، رسمی و عمومی به طور تعاملی با یکدیگر در ساخت تصویر شورویِ شرور نقش آفرینی کردند^{۱۱}:

۳-۱-۱- ژئوپلیتیک کاربردی

در فضای پس از جنگ جهانی دوم، دو واکنش به تلاش‌های دولت شوروی برای ایجاد منطقه‌ای امن به منظور جلوگیری از تهاجم احتمالی به خاک خود، شکل گرفت. حالی که گروه‌هایی در درون دولت ترومن وجود داشتند که حامی دیپلماسی گفت‌وگو و بحث واقع‌گرایانه با استالین بودند، افراد دیگری نیز بودند که معتقد بودند شوروی سیاست کینه‌توزانه و خصمانه را به عنوان یک قدرت توسعه‌طلب دنبال می‌کند. در فوریه ۱۹۴۶، جرج کنان^{۱۲} کاردار آمریکا در مسکو طی یک تلگرام طولانی مفاهیم اساسی و کلیدی در مورد شوروی را به آمریکا مخابره نمود. در آن تلگرام، کنان برداشت و نظرش را در مورد شوروی به عنوان قدرتی که به لحاظ تاریخی و جغرافیایی و به لحاظ نیازهای مشخص و آشکار مصمم به توسعه و گسترش دائم است، عنوان نمود. در این تلگرام جرج کنان استدلال کرد که ماهیت شوروی

¹⁰ Iron Curtain

¹¹ تحلیل گفتمان شوروی شرور به این معنا نیست که روس‌ها نیز از غیرت‌سازی افراطی استقبال نمی‌کرده‌اند و آن‌ها در شکل‌گیری این گفتمان هیچ نقش ایفا نمی‌کرده‌اند؛ چه، به اعتقاد نگارندگان، دشمن‌سازی فرایندی دو سویه است. با وجود این، تبیین فرایند بساخت ایالات متحده به عنوان دشمنی شرور توسط اتحاد جماهیر شوروی، موضوع این مقاله نیست.

¹² George Kennan

به گونه‌ای است که نمی‌توان هیچ کاری درباره آن انجام داد. از همه مهم‌تر این‌که، بنا به استدلال کنان هیچ گفتگمانی نمی‌تواند یا نباید با شوروی برقرار شود (اتوا، ۱۳۸۰، ص ۱۱۸). از نظر کنان، کمونیست‌های شوروی متعصبی غیر قابل اطمینان هستند. آن‌ها افراطی‌اند و امکان مذاکره، گفت‌وگو و بحث و تبادل نظر با آن‌ها وجود ندارد. در مجموع، شوروی‌ها^{۱۳} چیز دیگری هستند و ایدئولوژی‌شان، کشور شوروی را که ذاتاً توسعه‌طلب است، به وجود آورده است (اتوا، ۱۳۸۰، ص ۱۲۲). کنان برای مسدود کردن راه هر گونه مذاکره و تفاهم بین گفتگمانی، اقدامات صلح‌جویانه شوروی را نیز نوعی فریب معرفی می‌کرد: «شوروی یک قدرت انعطاف‌پذیر و حيله‌گر است که انواع حرکت‌های مصلحتی (مثل مشارکت در صلح) برای جلب نظر غرب، خصوصاً بر مبنای یک دید روان‌شناسانه و تکیه بر نقاط ضعف اروپای غربی که مستعد یک دید خوش‌بینانه است، انجام می‌دهد» (اتوا، ۱۳۸۰، ص ۲۰۶).

به هر حال، موضع صریح کنان، رهبران و روشنفکران حکومتی غرب را از پرداختن به عملکرد دقیق و روشن سیاست خارجی شوروی در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت، تبرئه می‌کرد. دید و برداشت کنان بر محاصره شوروی (استراتژی سد نفوذ) و ضدیت با ارزش‌های کمونیستی در دولت ترومن به‌طور گسترده‌ای منتشر شد. خود کنان برای رهبری آژانس برنامه‌ریزی سیاست خارجی که در درون شورای امنیت ملّی کشور، توسط دولت ترومن در این زمان ایجاد شده بود از مسکو فراخوانده شد (اتوا، ۱۳۸۰، ص ۱۱۹).

هشدار جرج کنان در سال ۱۹۴۶ در مورد قاعده توسعه‌طلبی شوروی از «مرکز آسیایی روسیه»^{۱۴} از سوی آمریکایی‌های ضد کمونیست به عنوان اساسی فکری برای مهار اتحاد شوروی در هر نقطه‌ای حول هارتلند در نظر گرفته شد (Cohen, 2009). این دیدگاه سپس در سخنرانی چرچیل در مارس ۱۹۴۶ که به وضع اصطلاح «پرده آهنین» انجامید، نیز جلوه‌گر شد (دادز، ۱۳۹۰، ص ۲۱).

^{۱۳} کنان، روس‌ها را دیگری غیر قابل سازش، جنگ‌طلب، حيله‌گر متعصب و افراطی به تصویر کشید. او توصیه کرد که هر گونه تعامل بین گفتگمانی با آن‌ها نباید برقرار شود. در واقع، منافع گفتگمانی ایالات متحده چنین اقتضاء می‌کرد که تصویر دشمنی سازش‌ناپذیر از روس‌ها ساخته شود. اگر چه از دهه ۱۹۷۰ به بعد، در مقاطعی کوتاه، تنش در روابط دوجانبه کاهش یافت، اما به دلیل غلبه گفتگمان برتر یعنی شوروی شورو، اثر آن‌ها تضعیف می‌شد؛ چه رونالد ریگان، در ژوئن سال ۱۹۸۲ دکتورین مشهور «امپراتوری شرارت» را مطرح کرد که باعث بالا گرفتن مجدد تنش در روابط دوجانبه شد.

^{۱۴} Russian Asiatic Center

رئیس جمهور ترومن که با چرچیل و استالین معاصر بود، نیز از سخنرانی‌هایش برای تشریح و توصیف جهان در حال تغییر اواخر دهه ۱۹۴۰ استفاده می‌کرد. وی در سخنرانی ۱۲ مارس ۱۹۴۷ و در نشست مجلس نمایندگان، آمریکا را کشوری نجات‌بخش و حامی آزادی و انسانیت و شوروی را تجاوزگر، مستبد و شرور به تصویر کشید (فونتین^{۱۵}، ۱۳۶۴، ص ۳۷۳). در این سخنرانی، ترومن با پیوند زدن امنیت آمریکا به امنیت جهان، حق مداخله واشنگتن در اقصی نقاط دنیا جهت تضمین امنیت خود (دفاع به اصطلاح مشروع) را مقبول جلوه می‌دهد.

چرچیل معتقد است سخنرانی ترومن به وسیله‌ای برای شکل‌دهی به تصورات جغرافیایی پس از ۱۹۴۵ ایالات متحده و جهان تبدیل شد. پس از آزمون شرایط ناپایدار و شکننده یونان و ترکیه، ترومن پیشنهاد تقسیم‌بندی سیاسی ساده ولی مؤثری را داد که بر اساس آن کشورها به کشورهایی که از سرمایه‌داری، آزادی و دموکراسی حمایت می‌کنند و آن‌هایی که مخالف آن‌اند، تقسیم می‌شوند (دادز، ۱۳۹۰، ص ۲۱-۲۰). به دنبال اظهارات ترومن، دولت آمریکا ابتدا در ۱۵ خرداد ۱۳۲۶ «طرح مارشال» را ارایه کرد. این طرح متضمن کمک‌های اقتصادی آمریکا به کشورهای اروپایی خسارت دیده از جنگ دوم جهانی بود. آمریکا در ازاء اعطای هر یک از کمک‌ها، امتیازات مورد نظر خود را که فلسفه ارایه طرح مارشال بود از دولت‌های اروپایی کسب کرد. طرح مارشال و دکتترین ترومن که به فاصله ۳ ماه از یکدیگر ارایه شد، زمینه اتحاد دولت‌های غرب اروپا تحت سلطه سیاسی و نظامی آمریکا را فراهم نمود و در عین حال، ایالات متحده را به عنوان «امپراتوری خیر» معرفی نمود.

همچنین، دکتترین ترومن برای مقابله و متوقف ساختن شوروی، به طراحی و اجرای راهبرد «مهار» انجامید. معمار این راهبرد جرج کنان بود. کنان اعتقاد داشت که اگر ایالات متحده اقدام قطعی صورت ندهد اتحاد شوروی در صدد گسترش نفوذ خود بر خواهد آمد. دیدگاه‌های کنان که با اسم مستعار آقای X منتشر شد تا چند دهه سیاست آمریکا را رقم زد (گریفیث، ۱۳۹۰، ص ۴۰۲).

سپس فراخوان شورای امنیت ملی برای نبرد جهانی علیه کمونیسم در سند سیاسی شماره NSC-68 که توسط «تئوری مشکوک دومینو» حمایت می‌شد، مطرح گردید (فلینت، ۱۳۹۰). سند NSC-68 شورای امنیت ملی که در آوریل ۱۹۵۰ به ترومن تحویل داده شد، در خصوص برنامه‌های شوروی برای

¹⁵ Fontaine

تسلط بر جهان و استراتژی های جغرافیایی ممکن برای رسیدن به این هدف بنیادی هشدار داده بود (دادز، ۱۳۹۰، ص ۵۱).

دومینو، نظریه دیگری بود که ابتدا از سوی ویلیام بولیت^{۱۶} در سال ۱۹۴۷ مطرح شد. او نگران بود که قدرت کمونیستی شوروی از طریق چین به آسیای جنوب شرقی گسترش یابد. دولت های کنندی و نیکسون این نگرانی را جدی گرفتند و دخالت آمریکا در ویتنام به منظور نجات بقیه آسیای جنوب شرقی توجیه عقلانی یافت (Cohen, 2009). فراتر از این، طی جنگ های ویتنام و کره، آمریکایی ها بر این باور بودند که براساس نظریه دومینو، خود آمریکا نیز در معرض تهدید مستقیم [کمونیسم] قرار دارد (اتوا و همکاران، ۱۳۸۰).

برای غرب، نظریه دومینو دلیل مهمی بود برای تعمیم سیاست مهار به فراسوی کمربندهای شکننده آسیای جنوب شرقی و خاورمیانه، یعنی به شاخ آفریقا، آفریقای جنوب صحرا، آمریکای مرکزی و کوبا، آمریکای جنوبی، و جنوب آسیا. این نواحی به میادین نبرد دو ابرقدرت تبدیل شدند؛ بدین شکل که هر یک، حامیان محلی خود را از نظر اقتصادی، سیاسی، و نظامی مورد پشتیبانی قرار می دادند. هدف ابرقدرت ها در این نواحی، حفاظت یا به دست آوردن مواد خام و بازار، و در عین حال محروم کردن حریف از ایجاد پایگاه های نظامی برون مرزی بود (Cohen, 2009, p. 25).

«حلقه های زنجیر»^{۱۷} یکی از اصولی بود که در سال ۱۹۷۹ توسط کیسینجر وارد ژئوپلیتیک گردید. در واقع، به قول لسلی هپل^{۱۸}، کیسینجر تقریباً یکه و تنها واژه «ژئوپلیتیک» را با سیاست موازنه قدرت جهانی مترادف گرفت. مفهوم «حلقه های زنجیر» مبتنی است بر شبکه ای فرضی که همه نقاط پر تنش جهان را به اتحاد جماهیر شوروی متصل می کرد، و نیز این که دخالت آمریکا در هر مناقشه باید با توجه به تأثیر آن بر موازنه کلی دو ابرقدرت مورد بررسی قرار می گرفت (Cohen, 2009, p. 27).

در راستای تحقق اهداف ژئوپلیتیک غرب، کمیته خطر جاری^{۱۹} شکل گرفت. این کمیته از ژئوپلیتیک و دیگر رشته های علمی همچون شوروی شناسی برای اثبات این ادعا که آمریکا باید آماده باشد که با اتخاذ سیاست های تنش زدایی و موازنه قدرت با توجه به دیدگاه تهاجمی شوروی که قصد دارد سلطه خود بر

¹⁶ William Bullit

¹⁷ Linkage

¹⁸ Leslie Hepple

¹⁹ The Committee on the Present Danger

خشکی اوراسیا را افزایش دهد، مقابله کند. با ناکامی دولت کارتر، دانشمندان و صاحب نظران دانشگاهی همچون کالین گری^{۲۰} که نگاه ژئوپلیتیک به جهان را ارتقا دادند، در دولت ریگان به کار گرفته شدند. در این دوره، سیاست خارجی آمریکا بر تعقیب و تضعیف کشورهای حامی شوروی در آمریکای مرکزی و آفریقا و نیز حمایت همه جانبه از حکومت های ضد شوروی در سراسر جهان بنا شده بود (دادز، ۱۳۹۰، ص ۵۴).

در نهایت، رونالد ریگان، رئیس جمهور آمریکا در ژوئن سال ۱۹۸۲ دکتورین استعاری مشهور «امپراتوری شرارت ۲۱» را به کار برد (شولزینگر، ۱۳۷۹) تا فرایند شرورسازی اتحاد جماهیر شوروی توسط سیاست گذاران حکومتی آمریکا را تکمیل نماید؛ موضوعی که باعث بالا گرفتن مجدد تنش ها در دهه پایانی جنگ سرد شد.

در مجموع، نظم ژئوپلیتیک ایجاد شده به وسیله آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم از نظر ژئوپلیتیک وسیع تر و جامع تر از شوروی بود؛ چرا که سیاست های داخلی و بومی ایالات متحده بر اساس برطرف سازی نیازهای ارتش در مقابله با تصورات اغراق آمیزی که از «خطر و تهدید شوروی» وجود داشت سازمان داده شده بود. انتقادهایی که چپی ها نسبت به گرایش های نظامی ایالات متحده و یا در رابطه با سرمایه گذاری های آمریکا داشتند، خط قرمز دائمی مباحث سیاستمداران راست گرا از جمله مک کارتی و ریچارد نیکسون بود؛ به گونه ای که میهن پرستی با ضد کمونیست بودن مترادف گردید. سیاستمداران از ترومن تا کندی و از نیکسون تا ریگان همگی مبارزه علیه کمونیسم را از هر راهی که امکان پذیر بود در کاخ سفید دنبال می کردند.

۳-۱-۲- ژئوپلیتیک رسمی

علاوه بر نخبگان دولتی مانند کنان و کسینجر، نظریه پردازان ژئوپلیتیک دانشگاهی نیز در فرایند تولید خطر شوروی و متقاعد جلوه دادن توسعه طلبی های آمریکا نقش مهمی داشتند. برای مثال، هالفورد مکیندر (۱۹۴۷-۱۸۶۱) منطقه اوراسیا را «هارتلند»^{۲۲} جهان نامید و ادعا کرد که هر کس بر این منطقه مسلط شود، بر جهان مسلط خواهد شد. هسته اصلی عقیده او در توجیه سیاست هسته ای ریگان مورد استفاده قرار

²⁰ Colin Gray

²¹ Evil Empire

²² Heartland

گرفت و هنوز بحث محققان و طراحان سیاست درباره ارزش‌های تئوری «هارتلند» ادامه دارد (فلینت، ۱۳۹۰، ص ۳۹).

همچنین، نیکولاس اسپایکمن^{۲۳} (۱۹۴۳-۱۸۹۳م) به خیزش ایالات متحده برای کسب قدرت توجه نشان داد و استدلال نمود هم اکنون زمان پرداختن به موازنه دیپلماسی قدرت است؛ همان‌طور که قدرت‌های اروپایی به طور سنتی این کار را انجام داده‌اند. اسپایکمن همانند ژئوپلیتیسین‌های قبلی پیشنهاد تقسیم جهان را مطرح کرد که بر طبق آن جهان قدیم شامل اورسیا، قاره آفریقا و استرالیا و جهان جدید شامل آمریکای شمالی، جنوبی و مرکزی می‌شد. ایالات متحده بر نیم کره دوم تسلط داشت درحالی که جهان قدیم به طور سنتی بین قدرت‌ها تقسیم می‌گردید و می‌توانست در صورت اتحاد با یکدیگر، ایالات متحده را به چالش بکشد. اسپایکمن، همچنین یک سیاست خارجی آمریکایی فعال غیر انزواگرایانه با هدف برقراری توازن قوا در جهان قدیم و برای جلوگیری از بروز چالش با ایالات متحده پیشنهاد کرد (فلینت، ۱۳۹۰، ص ۴۴).

استعاره «توازن قوا»^{۲۴} در طول دوره جنگ سرد سرلوحه سیاست خارجی آمریکا قرار گرفت و در راستای تحقق این سیاست بود که آمریکا حمایت خود از حکومت‌های فاسد در جهان سوم و خارج از قاره اروپا را توجیه می‌کرد. آمریکا هر جنبشی را هر چند عادلانه و انسانی در صورتی که مخل تداوم سیاست توازن قوا می‌یافت برای منافع خود نامطلوب می‌دید و با آن مقابله می‌کرد (دهشیار، ۱۳۸۶، ص ۱۶۶). فرای و اهیگن (۱۳۹۰، ص ۴۱۳) معتقدند: تنها یک لحظه مفهوم «توازن قوا» را به مثابه یکی از استعاره‌های کلیدی روابط بین‌الملل در دوران جنگ سرد در نظر بگیرید. این رویه سیاسی معمولاً اشاره به یکی از اصول سیاست بین‌الملل دارد که به موجب آن هر دولتی که با افزایش قدرت خود دیگران را تهدید کند، هم‌زمان در معرض افزایش قدرت متقابل دشمنان بالقوه‌اش قرار می‌گیرد. «جهان آزاد» غرب به طور کلی «دفاع» خودش در برابر تهدید کمونیسم را حول این استعاره ساختاربندی می‌کرد. به‌ویژه این که از نظر رهبران آمریکا «اگر روس‌ها با مشت آهنین و زبان قدرتمند روبه‌رو نشوند، محققاً جنگ دیگری در راه است» (دهشیار، ۱۳۸۶، ص ۳۰).

²³ Spykman

²⁴ Balance of Power Policy

اسپایکمن «ریملند»^{۲۵} را یک فضای ژئوپلیتیک کلیدی می‌شناخت؛ منطقه ریملند مورد نظر وی تقریباً منطبق بر خطوط استراتژی سد نفوذ آمریکا در برابر شوروی بود. سرگرد الکساندر پی. دوسورسکی^{۲۶} (۱۹۷۴-۱۸۹۴م) در برابر درخواست‌های زیاد برای دخالت جهانی بیش‌تر، پیشنهاد یک حالت دفاعی و انزواگرایانه‌تری را مطرح کرد. تئوری او به سبب تأکید بر مناطق قطبی به عنوان یک منطقه جدید منازعه با استفاده از نقشه‌هایی که دارای تصویر نزدیکی از قطب برای نمایش نزدیکی جغرافیایی ایالات متحده و شوروی بودند و نیز تأکید بر اهمیت قدرت هوایی، حایز اهمیت است (فلینت، ۱۳۹۰، ص ۴۵). به عبارتی، سورسکی خطر شوروی را با استفاده از زبان نقشه برجسته کرد.

در مجموع، نظریه‌های ژئوپلیتیک ایالات متحده، به طور فزاینده‌ای شکل بیانیه‌های سیاسی دولتی به خود گرفت و از آنجایی که با فعالیت‌های آکادمیک پشتیبانی می‌شد، به گونه‌ای بازنمایی شد که گویی آن‌ها «حقایق» عینی هستند.

۳-۱-۳- ژئوپلیتیک عمومی

هم‌دستی دولت و رسانه موضوعی است که تقریباً تمام پژوهش‌گرانی که گرایش‌های مارکسیستی دارند بر روی آن اتفاق نظر دارند (Jones et al., 2004). بر همین اساس، رسانه‌های آمریکایی از جمله مطبوعات، رادیو، فیلم و بعدها تلویزیون، در پیوند با دولت، دست به کار شدند تا با تهدیدآمیز جلوه دادن اتحاد جماهیر شوروی و کمونیسم، احساسات ضد شوروی مردم آمریکا را برانگیزانند و اقدامات توسعه-طلبانه خود را موجه جلوه دهند.

در این دوره، برخی از سیاست‌مداران و ژنرال‌ها تغییر شغل دادند و به عنوان تحلیل‌گر و ناظر سیاسی در رسانه‌ها مشغول شده بودند. آن‌ها دست‌به‌دست هم دادند تا افکار عمومی را به این سمت هدایت کنند که تهدید شوروی (شریک راهبردی آمریکا در مبارزه با نازی‌ها) واقعیت دارد. آن‌ها برای استوار ساختن این تلقین، از کلمات پرده‌آهین برای وصف اتحاد شوروی استفاده کردند تا با نسبت دادن عنصر پیچیدگی و ابهام به روس‌ها از طریق تغییر ساختارشناختی و سیستم اعتقادی در سطح روانی، وجود خطر روس‌ها را به آمریکایی‌ها القا کنند (حمدی‌الحجار، ۱۳۸۲، ص ۶۱).

تاریخ‌شناسان فیلم به اهمیت سینمای جنگ سرد آمریکا در دهه ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۰ اشاره دارند. در یک دوره قبل از پیدایش و فراگیر شدن تلویزیون، بیشتر افراد در سینماها تجمع می‌کردند تا نه تنها به تماشای

²⁵ Rim land

²⁶ Alexander P. De Seversky

فیلم پردازند بلکه به اخبار روزمره و مستنداتی که در طول نمایش فیلم ارائه می‌شد، نیز دسترسی داشته باشند. آنچه در مورد این فیلم‌ها مهم جلوه می‌نمود، این بود که شرکت‌های تولیدکننده فیلم‌های هالیوودی هم‌سویی بسیار نزدیکی با سازمان‌های دولتی نظیر وزارت کشور و وزارت دفاع در واشنگتن داشتند. در سال ۱۹۴۸، پنتاگون سازمانی ویژه مرتبط با مسائل امنیتی و دفاعی در امور عمومی و اجتماعی تأسیس نمود؛ سازمانی که بعدها در شکل‌دهی به محتوای داستان‌ها و تعیین این که نوع همکاری‌ها در تولید فیلم‌های مورد نظر باید در چه سطحی باشد تا بتوان از پرسنل و تجهیزات نظامی آمریکا استفاده نمود، نقش مهمی ایفا می‌کرد. فیلم‌هایی نظیر طولانی‌ترین روز^{۲۷} (۱۹۴۶) از حمایت پنتاگون برخوردار شدند؛ به نحوی که تعدادی از پرسنل بلند مرتبه ارتش ایالات متحده مجبور بودند تا در چیدمان صحنه‌های مختلف به خاطر بحرانی شدن اوضاع در برلین (ایجاد دیوار برلین از سوی آلمان شرقی که تا نوامبر ۱۹۸۹ این شهر را به دو قسمت تقسیم کرده بود) اظهار نظر کنند (دادز، ۱۳۹۰، ص ۱۶۲).

پنتاگون همکاری نزدیکی با تهیه‌کنندگانی همچون فرانک کاپرا^{۲۸} داشت و کلیه لوازم، تجهیزات و نفرات لازم برای تولید سری فیلم‌های «چرا ما می‌جنگیم»^{۲۹} را در اختیار وی قرار داده بود که بعدها نیز فرصت تماشای این فیلم‌ها را برای سربازان زن و مرد خود فراهم آورد. این سری فیلم‌ها به طور خاص، اهمیت پیوستگی و ارتباط رسانه‌های تصویری و حاکمیت آمریکا در شکل‌دهی به دیدگاه و عقاید نظامی و عمومی را پررنگ‌تر کرد. با در نظر گرفتن میزان تهدیدی که به ظاهر توسط اتحاد جماهیر شوروی متصور می‌شد، شگفت‌آور نبود که سازمان‌های دیگری نظیر سازمان اطلاعاتی ایالات متحده آمریکا^{۳۰} و سازمان سیا^{۳۱} تصور کنند که این گونه فیلم‌ها می‌توانند به عنوان عنصر حیاتی نبرد عمومی در آموزش شهروندان آمریکایی و سایر ملت‌ها در خارج از آمریکا، درباره خطری که توسط شوروی به وجود خواهد آمد، ایفای نقش نمایند. سازمان سیا به طور محرمانه از فیلم انیمیشن «مزرعه حیوانات»^{۳۲} که در سال ۱۹۵۴ به نمایش درآمد، پشتیبانی مالی کرد؛ مخصوصاً این که نویسنده داستان، جرج اورول^{۳۳}، به کررات به عدم پابندی به وعده‌هایی که در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه داده شده بود، اشاره می‌کرد (دادز، ۱۳۹۰، ص ۱۶۳).

²⁷ The Longest Day

²⁸ Frank Capra

²⁹ Why We Fight

³⁰ US Information Agency

³¹ Central Intelligence Agency/CIA

³² Animal Farm

³³ George Orwell

فیلم‌های هالیوود با تشویق^{۳۴} HUAC و بعدها با سرمایه‌گذاری‌های سناتور جوزف مک‌کارتی هدایت می‌شد. همین دلایل باعث شد که هالیوود راهی سهل‌تر برای تولید فیلم‌هایی به منظور بازنمایی ایالات متحده به عنوان کشوری خداترس و با مردمی آزاد بیابد و در مقابل شوروی را به عنوان کشوری ترسناک با مردمی بیگانه از خدا و هم‌دست با عوامل ماورایی معرفی کند (عاملی، ۱۳۹۰، ص ۱۳۰-۱۲۹).

به اعتقاد نگارندگان، هالیوود، در فرایند شرور جلوه دادن شوروی علاوه بر کسب حمایت‌های مالی سازمان‌هایی مانند پنتاگون، سیا و غیره از امتیاز جذاب‌سازی فیلم‌های خود نیز برخوردار می‌شد؛ چه به زعم تهیه‌کنندگان برنامه‌های رسانه‌ای، اگر عنصری به نام شر وجود نداشته باشد، دیدن فیلم جذابی برای بیننده ندارد (Saeed, 2007). افراد شرور کمونیست در فیلم‌هایی مانند دکتر نو (۱۹۶۲)، انگشت طلایی (۱۹۶۴)، تندر (۱۹۶۵)، و شما فقط دو بار زندگی می‌کنید (۱۹۶۷) به راحتی توسط باند زیرک و هوشیار متلاشی می‌شود (Boggs and Pollard, 2006). در این میان مرز میان افسانه و واقعیت را نمی‌توان به سادگی مشخص کرد؛ همان‌طور که رئیس‌جمهور ریگان به هنگام بهره‌برداری از فیلم رامبو و تشریح تهدیدهای پیش‌روی مردم آمریکا به‌خصوص در حوزه امنیتی، به آن اشاره داشت. مکان‌هایی که در فیلم‌های اخیر جنگ سرد بازنمایی می‌شدند، اهمیت ویژه‌ای داشتند و اغلب بزرگ‌نمایی خطر ظهور رژیم‌های کمونیستی در آمریکای مرکزی، جنوب شرق آسیا و خاورمیانه مد نظر فیلم‌سازان بود (دادز، ۱۳۹۰، ص ۱۶۷).

آمریکایی‌ها از قدرت نقشه نیز برای اغراق و بزرگ‌نمایی تهدید کمونیسم استفاده می‌کردند. فریب افکار عمومی از طریق نقشه عمدتاً به سه روش صورت می‌گرفت: نخست این‌که، با نشان دادن اتحاد جماهیر شوروی و جمهوری چین، به عنوان دو کشور مهم کمونیستی از دو جنبه وسعت و جمعیت، با مرزهای مشترک به درازای ۲۰۰۰ کیلومتر و نیز با الحاق بیشتر کشورهای کمونیست اروپای شرقی به بخش اروپایی شوروی، توانستند تهدید کمونیسم را برای تسلط بر مکمل‌های غربی جدا افتاده کوچک خود به صورت یک بلوک یکپارچه واحد نشان دهند (بلاکسل، ۱۳۸۶، ص ۵۳). در این نقشه‌ها به ندرت راهنمایی برای نواحی پهناور خالی از سکنه یا دارای سطح پایین یکجانشین به عنوان واقعیت این منطقه کاملاً یک-دست ارائه می‌شد.

دومین واقعیت این است که نقشه‌های آمریکایی، اتحاد جماهیر شوروی را اغلب تنها همسایه تهدیدکننده کشورهای اروپایی نشان می‌دادند. «تایم» در مقاله‌ای که در مارس ۱۹۵۲ چاپ کرد، اتحاد

³⁴ UN-American Activities of the House of Representative

جماهیر شوروی را به عنوان خونریز اروپای غربی نشان داد. نقشه‌های دیگری در «ساتردی ایونینگ‌پست» و «لایف»، شوروی را به شکل اختاپوس عظیم‌الجثه‌ای نشان می‌دادند که قادر به دخالت هم‌زمان در امور بسیاری از کشورهاست (دادز، ۱۳۹۰، ص ۱۴۸).

سوم این که، بزرگ‌ترین بخش اتحاد جماهیر شوروی در عرض‌های بالای نیم‌کره شمالی کره زمین واقع شده است که استفاده از سیستم تصویری مرکاتور^{۳۵} برای نمایش آن، به آسانی گسترش فضایی شوروی را بسیار بیش‌تر از حالت واقعی‌اش نشان می‌داد (بلاکسل، ۱۳۸۹، صص ۵۳-۵۲)؛ چه، جان شورت^{۳۶} نیز بیان می‌کند که طی جنگ سرد، سیستم تصویر مرکاتور در غرب مورد توجه بود به این دلیل که آن‌ها اندازه شوروی را بزرگ‌نمایی می‌کردند و تهدید آن‌را جدی‌تر جلوه می‌دادند. در عین حال، مطمئناً این نقشه‌ها تنها در صورتی چنین تهدید را جدی‌تر جلوه می‌کردند که در درون گفتمان جنگ سرد قرار می‌گرفتند. سیستم تصویر مرکاتور هنوز هم مورد استفاده است، اما دیگر اندازه بزرگ‌تر روسیه نشان دهنده جدی‌تر بودن تهدید آن نیست. بنابراین، معنای نقشه در فعل و انفعالات بین تصویر کارتوگرافیک و دانشی که یک بیننده نسبت به نقشه دارد، شکل می‌گیرد و لذا دلالت ضمنی یک معنا، به نوبه خود به گفتمان حاکم و مشترک اجتماعی آن زمان بستگی دارد (Fotiadis, 2009).

غالباً در کاریکاتورهای دوران جنگ سرد نیز، دولت روسیه را به شکل یک خرس خشمگین و گرسنه‌ای به تصویر می‌کشیدند که آماده‌ی بلعیدن بخش وسیعی از دنیا به نظر می‌رسید. در مقابل کاریکاتورهای روزنامه‌های شوروی عمو سام را به شکل سرمایه‌داری حریص و قدرت‌طلب، با علامت دلار به جای چشمانش نشان می‌دادند (برادن و شلی، ۱۳۸۳، ص ۱۵۶).

در مجموع، موفقیت رسانه‌های غربی به گونه‌ای بود که در طول جنگ سرد، بسیاری از آمریکایی‌ها، به رغم این که نه با شهروندان اتحاد جماهیر شوروی مواجه شدند و نه به آن کشور مسافرت کردند، سخنان چرچیل درباره‌ی پرده آهنین^{۳۷} در اطراف اروپا را منطقی ارزیابی کردند؛ همان‌طور که این کار برای بسیاری از اروپاییان و تقسیم اروپا به دو ناحیه اروپای شرقی و مرکزی نیز منطقی جلوه می‌کرد.

³⁵ Mercator Projection

³⁶ John Short

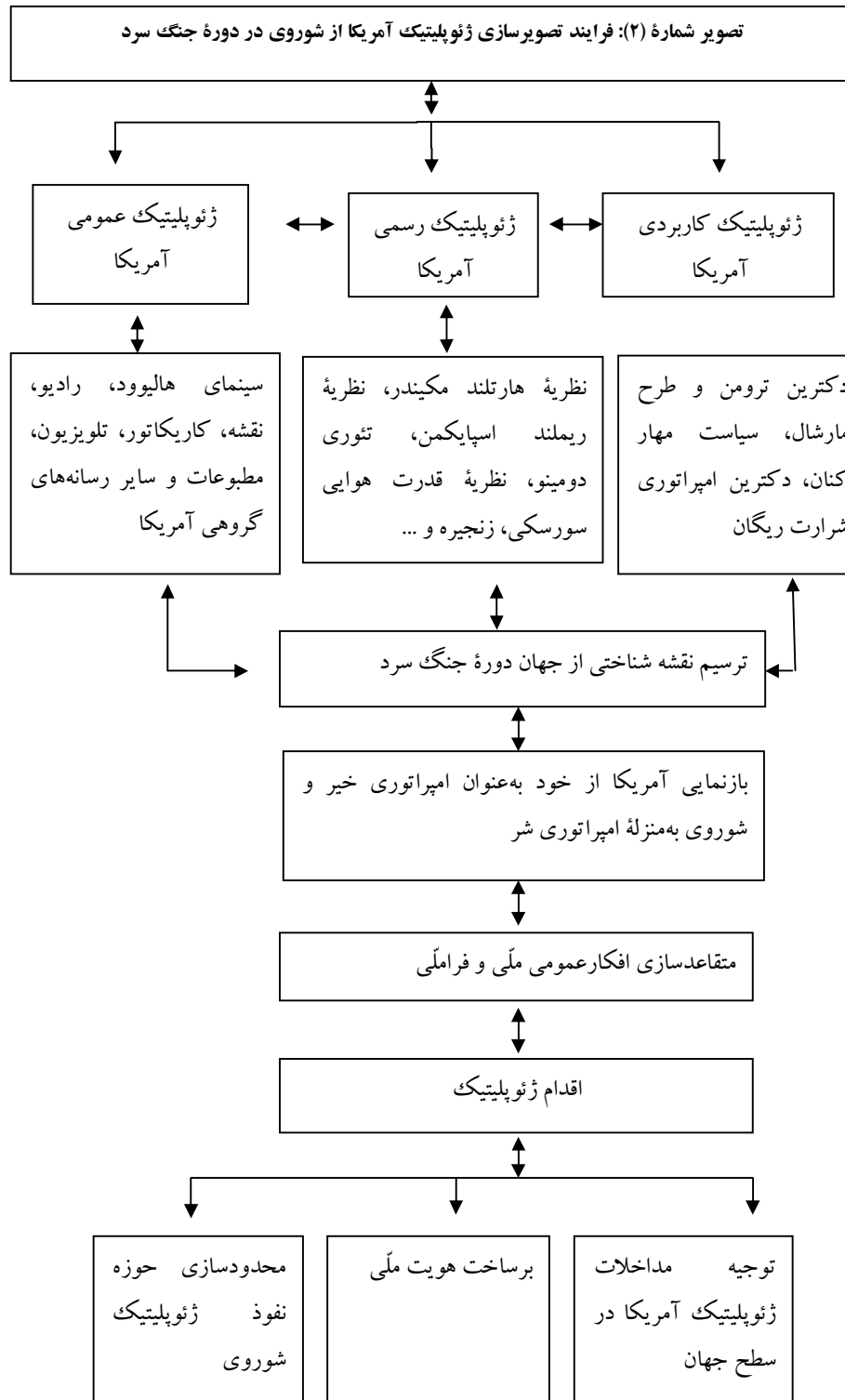
³⁷ Iron Curtain

۴- تجزیه و تحلیل یافته‌های تحقیق

پس از فروریختن دیوار برلین، بوش در ۱۹۸۹ اعلام کرد که سیاست «مهار» نتیجه بخشیده و «آزادی» در کشمکش تاریخی پس از جنگ جهانی دوم به پیروزی رسیده است. بوش اعلام کرد که ایالات متحده از این پس خواهد کوشید روسیه را که در حال تبدیل شدن به یک مردم‌سالاری است در جامعه ملت‌ها ادغام کند (گریفیتس، ۱۳۹۰، ص ۴۰۷)؛ موضوعی که در تناقض آشکار با دیدگاه‌های کنان قرار داشت. وی استدلال کرده بود که الگوی آغازین تاریخ و جغرافیای روسیه، کشور شوروی را که ذاتاً توسعه‌طلب است، ایجاد کرده است (اتوا و همکاران، ۱۳۸۰، ص ۱۲۲). اگر ملتی ذاتاً توسعه‌طلب و شرور است چگونه می‌توان در دورهٔ پساجنگ سرد آن‌را پذیرفت. این مسأله به خوبی ساختگی بودن گفتمان دشمن‌شور را اثبات می‌کند؛ چه به اعتقاد هال (۲۰۰۳) بازنمایی رسانه‌ای، برساختی فرهنگی و سیاسی از جهان واقع در چارچوب گفتمان و روابط قدرت به‌منظور استیلا و هژمونی فرهنگی و سیاسی علیه «دیگران» فرهنگی، نژادی، جنسی و غیره است؛ «دیگرانی» که بخشی از دیگربودگی و فرودستی آنان ریشه در زبان و گفتمانی دارد که با همکاری مشترک مثلث روشنفکران دانشگاهی، دولتمردان و رسانه‌ها ساخته و اشاعه می‌یابد.

تصویر شماره ۲ نمایی اجمالی از تعامل مثلث نظریه‌پردازان دانشگاهی، دولتمردان و رسانه‌های آمریکایی را در فرایند برساخت گفتمان ژئوپلیتیک شوروی شرور در دورهٔ جنگ سرد نشان می‌دهد. بر اساس این مدل، ژئوپلیتیک کاربردی، ژئوپلیتیک رسمی و ژئوپلیتیک عمومی آمریکا طی فرایندی پیچیده و مرتبط با یکدیگر مبادرت به خلق گفتمان ژئوپلیتیک شوروی شرور کردند.

بر اساس مدل مزبور، طی جنگ سرد، رهبران آمریکا به عنوان عاملان ژئوپلیتیک کاربردی، ژئوپلیتیک را به عنوان مبنای سیاست ملی در رویارویی با اتحاد جماهیر شوروی و کمونیسم بین‌الملل تصور می‌کردند. آن‌ها با استناد به نظریه‌های فربندهٔ ژئوپلیتیک جغرافی محور و تفاسیر خشک و ایستا از الگوهای فضایی جهانی و منطقه‌ای، مفاهیم سیاسی - راهبردی مانند مهار، نظریهٔ دومینو، موازنهٔ روابط قدرت، و کشورهای محور را به فرهنگ ژئوپلیتیک جنگ سرد پیوست کردند. در آن شرایط تاریخی، نظریهٔ هارتلند مکیندر و ریملند اسپایکمن از اهمیت قابل توجهی برخوردار بود.



نتیجه جنگ سرد در متون، داستان‌سرای و روایت‌سازی خلق این گفتمان در افکار عمومی بود که عناصر روایت و داستان به دو بخش شر و خیر تقسیم شده که افراد قهرمان و شرور در برابر یکدیگر قرار گرفته و برای تعیین سرنوشت جهان در مناطق بیگانه در سرتاسر جهان مبارزه می‌کنند. پراکتیسی ژئوپلیتیک در جنگ سرد بیش از هر زمان دیگری ماهیت ایدئولوژیکی می‌یابد. باید توجه داشت که جنگ سرد نه تنها یک منازعه ایدئولوژیک بود بلکه این منازعه ماهیت فیزیکی نیز داشت. در طول بیش از چهل سال، استدلال ژئوپلیتیک آمریکا این بود که اتحاد جماهیر شوروی یک تهدید توسعه‌طلب است که مأموریت جهانی ایالات متحده آمریکا مبتنی بر توسعه لیبرال دموکراسی و سرمایه‌داری جهانی را با چالش روبه‌رو ساخته بود. دکترین ترومن نتیجه چنین استدلالی بود. ترومن، مانند ژئوپلیتیسین‌های امپریالیستی قبل از جنگ جهانی دوم، یک برداشت و دید خداگونه جهانی و کلی همراه با استفاده از استعاره‌های فریبنده «جهان آزاد» و «جهان به اسارت درآمده» را برای ایجاد معنی و مفهوم یک طرح سیاه و سفید در سیاست‌های بین‌المللی اختیار کرد. در این مفهوم، شکل و نمای جغرافیایی جهان، شامل یک ژئوپلیتیک بی‌رنگ (سیاه و سفید) خیر در برابر شر، سرمایه‌داری در مقابل کمونیسم، غرب در برابر شرق و آمریکا در مقابل شوروی بود.

کنان به عنوان عضوی از ستاد تدوین سیاست وزارت خارجه آمریکا در کابینه ترومن، اندیشه مهار را ارتقا بخشید. وی به روسیه هرگز به عنوان یک قلمرو ساده نگاه نکرد، بلکه آنرا تهدیدی می‌دانست که دائماً در حال گسترش یافتن است. با حمایت برخی از سیاست‌مداران امریکایی از جمله دین اچسن^{۳۸}، دوایت آیزنهاور^{۳۹}، هنری کیسینجر^{۴۰}، ریچارد نیکسون^{۴۱}، زیگنیو برژینسکی^{۴۲}، سیاست مهار اساس و مبنای سیاست خارجی آمریکا در دوره جنگ سرد گردید.

استعاره‌ها و واژه‌های فریبنده‌ای همچون «ما» در برابر «آنها»، «جهان آزاد» در مقابل «جهان دیکتاتوری و کمونیستی» نیز در مباحث ژئوپلیتیک جنگ سرد در غرب مطرح شد. در صورتی که گفتمان ژئوپلیتیک جنگ سرد در شوروی «دموکراسی‌های مردمی» در مقابل «غرب سرمایه‌دار و امپریالیست» تعریف شده بود. نزد هر دو کشور آمریکا و شوروی نگرانی و دغدغه خاطر، سرنگونی و شکست دشمن اصلی بود. این

³⁸ Dean Acheson

³⁹ Dwight Eisenhower

⁴⁰ Henry Kissinger

⁴¹ Richard Nixon

⁴² Zbigniew Brzezinski

نگرانی خصوصاً در ایالات متحده آمریکا پس از پیوستن چین به هواخواهی شوروی در سال ۱۹۴۹ شدت بیشتری یافت و همین امر بلافاصله موجبات حملات اصلی ضد کمونیستی مک کارتیسم در درون آمریکا را فراهم نمود. چه این حرکت به معرفی «تئوری دومینو» کمک کرد. این تئوری شکلی از استدلال ژئوپلیتیک بود که شامل کشورهایی می‌شد که به عنوان یک مهره بازی دومینو در بازی ابرقدرت‌های بزرگ به کار گرفته می‌شدند. تئوری بازی‌ها به‌عنوان یک تئوری حاکم بر ژئوپلیتیک جنگ سرد و به‌مثابه بخشی از علم قدرت که به طور کامل شخصیت و موقعیت ویژه مناطق جغرافیایی و مردم را نادیده می‌گرفت، شناخته شد.

رسانه‌ها با بزرگ‌نمایی ابعاد ایدئولوژیکی جنگ سرد، بسیج توده‌ها را برای رهبران ایالات متحده امکان‌پذیر نمودند. همین عامل باعث شد که مردم آمریکا، تهدیداتی را که از جانب شوروی متوجه آنان بود، از آن‌چنان کیفیتی برخوردار ببینند که نابودی آن‌را برای خود یک رسالت ببینند. مردم ایالات متحده در پس تصویرسازی اتحاد جماهیر شوروی به عنوان دشمنِ اهریمن، خدانشناس، مستبد و... چنان ترسیدند که در تمام طول جنگ سرد، مخالفتی با هزینه‌های زیاد مقابله با شوروی نکردند. رسانه‌های ایالات متحده به عنوان ضلع سوم مدل مزبور، مدام شعارهایی پیش‌گیرانه بر ضد کمونیسم می‌داد و خطرات آن‌را به قدری تکرار کردند که تا سال‌ها پس از فروپاشی شوروی، گروه زیادی از مردم آمریکا، همچنان کمونیسم و اتحاد شوروی را دشمن خود می‌دانستند و تصور می‌کردند آمریکا با بحران بزرگی مواجه است (جنیدی، ۱۳۸۹).

در مجموع، در افق ذهنی سیاست‌مداران و نخبگان حکومتی جنگ سرد، عناصری از دوره‌های پیشین در قالب واژگان و گفتمان هویت‌بخش و بر اساس تقابل‌های دوتایی بازیافت و بازتولید شد. به عبارت دیگر، هویت‌بخشی و غیریت‌سازی گفتمان ژئوپلیتیک در دوره جنگ سرد در فرایند ارتباط متقابل گفتمان‌های ژئوپلیتیک رسمی، کاربردی و عمومی بر ساخته شد. اساس این هویت تقسیم فضای سیاسی به دو نوع ایدئولوژیکی جهان ما/جهان آن‌ها، جهان آزاد/جهان دربند و بلوک غرب/بلوک شرق بود.

نتیجه‌گیری

ژئوپلیتیک بخشی از فرایند هویت‌سازی و تعیین تهدیدات جغرافیایی برای آن از طریق بیگانگان مشخص است که در مکان‌های ویژه‌ای قرار دارند. سیاست‌مداران با کمک نخبگان دانشگاهی و رسانه‌ها تصویری از فضاها جغرافیایی خلق می‌کنند که مبتنی بر واقعیت نیست بلکه برساخته‌ای از واقعیت است. یافته‌های تحقیق نیز نشان می‌دهد که ایالات متحده آمریکا در طول دوره جنگ سرد تصویر دوگانه‌ای

خلق کرد که بر اساس آن آمریکا به منزله خیر، نجات‌بخش و آزادی‌خواه و شوروی به منزله شر، متجاوز و مستبد معرفی می‌شد. این نوع تصویرسازی در چارچوب گفتمان قدرت/دانش شکل گرفت؛ به این صورت که ایالات متحده با بهره‌گیری از ابزارهای قدرت مبادرت به خلق تصویری اهریمن از شوروی کرد و تصویر خلق‌شده به اقدامات توسعه‌طلبانه و اشنگتن در اقصی نقاط جهان مشروعیت بخشید و در نهایت موجب قدرت‌افزایی آمریکا شد.

شایان ذکر است همان‌طور که گریگوری (۱۳۸۳، ۸۸) نیز اشاره می‌کند جنگ سرد یک درام ژئوپلیتیک سودمند دو طرفه بود که به جای این که یک هولوکاست هسته‌ای جهانی بالقوه باشد به هر دو قدرت اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده خدمت کرد. تصور خطر تسلیحات هسته‌ای هم وحشت‌آور و هم وحدت‌بخش بود؛ جنگ هسته‌ای تمام روس‌ها (مرد، زن، بچه‌ها و حتی کا.گ.ب) را تا حد مرگ متحد کرده بود. به همین اندازه، خطر جنگ هسته‌ای برای آمریکایی‌ها نیز وحدت‌بخش بود. در همان زمان، پرداخت مالیات برای بیش‌تر آمریکایی‌ها به معنی مقابله با تهدید شوروی بود. در واقع، اساس جنگ سرد زاییده عملکرد اهریمن‌سازی متقابل بود؛ چه، پایان یافتن آن در دوران زمامداری گورباچف در شوروی سابق، به علت فروریختن پرده آهنین صورت نگرفت؛ بلکه، قبل از آن، ذهنیت غیرت‌ساز افراطی بین غرب و شرق منتفی شده بود. در این مورد کافی است گفته گورباچف به ریگان در جریان اجلاس سران در ریکیاویک را به خاطر آوریم: «من به این جا آمده‌ام تا شما را از یک دشمن خوب محروم کنم» (بیابان نورد، ۱۳۸۳، ص ۶۶).

گفتمان ژئوپلیتیک جنگ سرد بستری را برای هر دو بازیگر اصلی به منظور کنترل هم‌پیمانان خود در اروپای غربی و شرقی ایجاد کرد. جنگ سرد هم‌چنین دلیلی برای اشغال نظامی اروپا توسط آمریکایی‌ها و شوروی فراهم آورد. به علاوه، جنگ سرد شامل توافقی بود که بر اساس آن بخش‌های فقیرتر جهان می‌بایست تحت تسلط قدرت‌های بزرگ قرار بگیرند. رانالد استیل^{۴۳} استاد روابط بین‌الملل در دانشگاه کالیفرنیا، جنگ سرد را بازی دو ابرقدرت برای توجیه سیاست‌های داخلی خود می‌داند. وی معتقد است که رهبران آمریکا به طور عمد در زمینه قابلیت‌های نظامی شوروی اغراق می‌کردند تا بتوانند با دشمن - تراشی و بزرگ‌نمایی آن، اهداف توسعه‌طلبانه خود را تعقیب کنند. به اعتقاد استیل، آمریکا سیاست‌های تجاوزگرانه خود در جهان و به‌ویژه جهان سوم - از ایران گرفته تا ویتنام - را با حضور دشمنی به نام اتحاد

⁴³ Ronald Steel

جماهیر شوروی توجیه می‌کرد و بدون وجود شوروی، تحقق سیاست‌های نظامی و بلندپروازی‌های سیاسی و اقتصادی آمریکا در جهان ممکن نبود (هانتینگتون، ۱۳۸۶، ص ۳۷ و Hogan, 1992). طی این دوره، دشمنان دیگری در کره، ویتنام، ایران و گرانادا ظاهر گردیدند و شرکت در مداخلات نظامی همیشه بر اساس تقابل گسترده جنگ سرد توجیه می‌شد. ضمن اینکه جنگ سرد برای آمریکایی‌ها به عنوان منازعه بر سر ارزش‌ها یعنی سرشت بشردوستانه ایالات متحده در برابر توتالیتاریزم اتحاد جماهیر شوروی به تصویر کشیده می‌شد.

لازم به ذکر است که آمریکایی‌ها پس از فروپاشی شوروی، بلافاصله، مبادرت به خلق گفتمان ژئوپلیتیک بدیلی به نام اسلام سیاسی / افراطی / جهادی و تندرو به عنوان اهریمن جدید کردند (قالیباف و جنیدی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۸). در نتیجه، بر اساس گفتمان ژئوپلیتیک پساجنگ سرد، خلاف آن‌چه کنان ادعا می‌کرد، دیگر روس‌ها موجوداتی ذاتاً اهریمن نیستند؛ چراکه گفتمان ژئوپلیتیک حاکم در ایالات متحده، با هدف دست‌یابی به منافع متفاوت در مناطقی جدید، متحول شده بود. لذا از منظر تحلیل گفتمان می‌توان گفت که «معنا»های ژئوپلیتیک از ماهیتی قراردادی برخوردارند و مرزهای ساختگی میان «ما» و «آن‌ها» همواره لرزان‌اند؛ مانند آن‌چه پس از فروپاشی شوروی شاهد بودیم، چه پس از ۱۱ سپتامبر روس‌های ذاتاً اهریمن و سازش‌ناپذیر (از نظر کنان) به شرکای ایالات متحده در ائتلاف ضد تروریستی تبدیل شدند و حتی با حضور نظامی آمریکا در حیات خلوت خود یعنی آسیای مرکزی، برای نخستین بار در طول تاریخ، موافقت کردند.

قدردانی

نویسندگان مقاله از معاونت پژوهشی دانشگاه تربیت مدرس به واسطه حمایت‌های انجام شده از پژوهش حاضر کمال تشکر و قدردانی را دارند.

منابع

- اتوا، ژ. و همکاران. (۱۳۸۰). *اندیشه‌های ژئوپلیتیک در قرن بیستم* (ترجمه م. ر. حافظ نیا و ه. نصیری). تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- برادن، ک. و شلی، ف. (۱۳۸۳). *ژئوپلیتیک فراگیر* (ترجمه ع. فرشچی و رهنما). تهران: انتشارات دوره عالی جنگ سپاه.
- بلاکسل، م. (۱۳۸۹). *جغرافیای سیاسی* (ترجمه م. ر. حافظ نیا و همکاران). تهران: نشر انتخاب.
- بهروزلک، غ. (۱۳۸۵). اسلام سیاسی و جهانی شدن. *مجله مطالعات راهبردی*، ۳۱.
- بیابان نورد، ع. (۱۳۸۳). مبانی تئوریک عملیات روانی در الگوهای اجتماعی. تهران: فصلنامه عملیات روانی، ۷.

- جنیدی. ر. (۱۳۸۹). تکنیک های عملیات روانی و شیوه های مقابله. مشهد: انتشارات به نشر.
- حمدی الحجار، م. (۱۳۸۲). عملیات روانی آمریکا علیه کشورهای اسلامی (ترجمه ح. قربانی). تهران: فصلنامه عملیات روانی، ۳.
- دادز، کلاوز (۱۳۹۰)، مقدمه ای بسیار کوتاه بر ژئوپلیتیک (ترجمه ز. پیشگاهی فرد و م. زهدی گهرپور). تهران، نشر سهره.
- داعی، ع. (۱۳۹۰). تروریسم هسته ای: از نظر تا عمل. در مجموعه مقالات تروریسم و مقابله با آن، تهران: مجمع جهانی صلح اسلامی.
- دهشیار، ح. (۱۳۸۶). سیاست خارجی و استراتژی کلان ایالات متحده آمریکا. تهران: نشر قومس.
- سعید، ا. (۱۳۷۷). شرق شناسی (ترجمه ع. گواهی). تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- شولزینگر، ر. (۱۳۷۹). دیپلماسی آمریکا در قرن بیستم (ترجمه ح. رفیعی مهرآبادی). تهران، دفتر مطالعات بین المللی.
- فرای، گ. و اهیگن، ج. (۱۳۹۰). تصویرهای متعارض از سیاست جهان. تهران: نشر نی.
- فلینت، ک. (۱۳۹۰). مقدمه ای بر ژئوپلیتیک (ترجمه م. ب. قالیباف و م. ه. پوینده). تهران: نشر قومس.
- فونتن، آ. (۱۳۶۴). تاریخ جنگ سرد (ترجمه ه. مهدوی). تهران: نشر نو.
- قالیباف، م. ب. و جنیدی، ر. (۱۳۸۷). ژئوپلیتیک بر بال رسانه؛ نقش عملیات روانی در بازنمایی های ژئوپلیتیک. در مجموعه مقالات برتر همایش عملیات روانی و مهندسی آینده پژوهی، تهران: انتشارات معاونت فرهنگی و تبلیغات دفاعی ستاد کل نیروهای مسلح.
- گالاهر، ک. و همکاران. (۱۳۹۰). مفاهیم اساسی در جغرافیای سیاسی (ترجمه م. ح. نامی و ع. محمدپور). تهران: نشر زیتون سبز.
- گریگوری، اف. ت. (۱۳۸۳). تجدید ساختار اطلاعات در عصر اطلاع رسانی (ترجمه معاونت پژوهشی دانشکده امام باقر). تهران: دانشکده امام باقر (ع).
- گریفیت، م. (۱۳۹۰). دانشنامه روابط بین الملل و سیاست جهان (ترجمه ع. ر. طیب). تهران: نشر نی.
- لاکست، ا. و ژیلن. (۱۳۷۸). عوامل و اندیشه ها در ژئوپلیتیک. (ترجمه ع. فراستی). تهران: نشر آمن.
- مک دانل، د. (۱۳۸۰). مقدمه ای بر نظریه های گفتمان (ترجمه ح. ع. نوذری). تهران: نشر فرهنگ گفتمان.
- مویر، ر. (۱۳۷۹). درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی (ترجمه د. میرحیدر). تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- ون دایک، ت. ای. (۱۳۸۲). مطالعاتی در تحلیل گفتمان. تهران: مرکز مطالعات و توسعه رسانه ها.
- هانتینگتون، س. (۱۳۸۶). نظریه برخورد تمدن ها (ترجمه م. امیری). تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

- Agnew, J. (2003). *Geopolitics: Re-visioning world politics* (2nd ed.). New York & London: Routledge.
- Ahmadypour, zahra *et al.* (2010). Representing imaginary enemy: a geopolitical discourse. *Geopolitics Quarterly*, 6(4), 7-41.
- Boggs, C & Pollard, T. (2006). Hollywood and the spectacle of terrorism. *New Political Science*, 28(3), 335-351.
- Carter A. S. and McCormack P. D. (2006). Film, geopolitics and the affective logics of intervention. *Political Geography*, 25, 228-245.
- Cohen, S. B. (2009). *Geopolitics; The Geography of International Relation*. New York: Rowman & Littlefield Publisher, Inc.
- Dalby, S. & O'Tuathail, G. (1998). *Rethinking geopolitics*. New York & London: Routledge.
- Flint, C. (2006). *Introduction to Geopolitics*. London: Routledge.
- Fotiadis, P. (2009). *The Strange Power of Maps: How maps work politically and influence our understanding of the world*. School of Sociology, Politics and International Studies. University of Bristol, Working Paper No. 06-09.
- Hall, S. (2003). The Work of representation. In Stuart Hall (ed.), *Representation: Cultural Representation and Signifying Practices*.
- Hogan, M. J. (1992). *The end of the cold war: its meaning and implications*. Cambridge: Chicago University Press.
- Jones, M. *et al.* (2004). *An Introduction to Political Geography: Space, Place and Politics*. London: Routledge.
- Jones H. S. and Clarke B. D. (2006). Waging terror: the geopolitics of the real. *Political Geography*. 25, 298-314.
- Mawdsley, E. (2008). *Fu Manchu versus Dr Livingstone in the Dark Continent? Representing China, Africa and the West in British broadsheet newspapers*. Department of Geography. Cambridge University.
- Roberson, J. O. (1982). *American Myth; American Reality*. New York: Hill and Wang.
- Saeed, A. (2007). *Media, Racism and Islam phobia: The Representation of Islam and Muslims in the Media, Sociology Compass*. Blackwell Publishing.
- Wark, M. (1994). *Virtual geography: living with Global Media Events*. Bloomington: Indian University Press.